

آذربایجان

در موج خیز تاریخ

نگاهی به مباحث ملیون ایران و جراید باکو

در تغییر نام ازان به آذربایجان

۱۲۹۸-۱۲۹۶ شمسی

با مقدمه کاوه بیات

سرشناسه	: بیات، کاره، ۱۳۳۳، گرده آورنده
نویان و نام بدید آور	: آذربایجان در موج خیز تاریخ: نگاهی به مباحث ملیون ایران و جراید باکو در تغییر نام آران به آذربایجان ۱۲۹۶/۱۲۹۸ شمسی / با مقدمه کاره بیات.
موضوعات نشر	: نهران: پردیس دانش، ۱۳۸۸.
مشخصات ظاهری	: ۱۷۲ ص.
فروست	: مجموعه تاریخ معاصر ایران: ۲۸۰.
شابک	: ۹۷۸-۹۶۴-۲۵۰۹-۸۸-۱، ریل، ۴۵۰۰۰
وضعیت فهرست نویسی	: قیفا
یادداشت	: چاپ: قلی نشر و پژوهش شیراز، ۱۳۷۹.
یادداشت	: نمایه.
یادداشت	: کتابخانه به صورت زیر نویس.
موضوع	: آذربایجان (جمهوری) -- تاریخ
رده بندی کنگره	: DK۶۹۲/۲: ۹۲۴/۱۳۸۸
رده بندی دیویی	: ۹۴۷/۹۱
نمونه کتابخانه ملی	: ۱۷۸۱۶۷۳



آذربایجان در موج خیز تاریخ

نگاهی به مباحث ملیون ایران و جراید باکو در تغییر نام آران به آذربایجان

۱۳۹۸-۱۲۹۶ شمسی

با مقدمه کاره بیات

سر و قیچی: مؤسسه جهان کتاب

طراح جلد: حمید خانی

لیتوگرافی: باختر

چاپ: اکسیر

صحافی: سپیدار

تیراژ: ۱۱۰۰ نسخه

چاپ اول: ۱۳۹۰

قیمت: ۴۵۰۰ تومان

حق چاپ و نشر محفوظ است.

نهران. صندوق پستی: ۱۱۱-۱۳۱۴۵

شابک: ISBN ۹۷۸-۹۶۴-۲۵۰۹-۸۸-۱

کلیه حقوق مادی و معنوی این اثر متعلق است به

شرکت شیرازه کتاب



تلفن: ۰۲۲-۶۱۳۳ - فکس: ۰۲۲-۶۸۷۲۰۴

همراه: ۰۹۳۶۹۵۰۱۸۲

سایت: www.shirazehketab.net

فهرست مطالب

۱	مقدمه / کاوه بیات
۲۷	۱. مختاریت آذربایجان یا مالیخولیای کمیته مساوات قفقاز
۳۰	۲. مختاریت آذربایجان (از جراید قفقاز)
۳۶	۳. حزب مساوات چیست و چه می گوید؟
۴۳	۴. «حزب مساوات چیست و چه می گوید؟»
۴۴	۵. حق شکنی کمیته مساوات قفقاز
۴۷	۶. پیام برادرانه
۵۰	۷. انتخاب نامه
۵۲	۸. افسانه دیرین یا نقل شیرین، دیگ همسایه زاید
۵۷	۹. جریان سیاسی بین مسلمانان
۵۹	۱۰. کمیته مساوات، تغییر اسم آذربایجان
۶۰	۱۱. ملاقات با نمایندگان قفقاز
۶۳	۱۲. آذربایجان، قفقاز، تحقیق یک موضوع تاریخی
۷۱	۱۳. ایران و ما
۷۷	۱۴. آذربایجان و ایران
۹۲	۱۵. ایران - آذربایجان
۱۰۰	۱۶. قضاوت تاریخی ایران - آذربایجان
۱۳۱	۱۷. دومین صوت اعتراض، ایران - آذربایجان
۱۳۳	۱۸. سومین صوت اعتراض، ما چه هستیم
۱۳۶	۱۹. چهارمین صوت اعتراض، تلگراف مخصوص اداره
۱۳۷	۲۰. اصوات اعتراض
۱۳۹	۲۱. تلگراف تعجب آمیز
۱۴۱	۲۲. تلگراف خصوصی
۱۴۳	۲۳. هم آوازی
۱۴۶	۲۴. باز صوت اعتراض
۱۴۹	۲۵. پان تورانیزم، آذربایجان قفقاز، یا راه ترکستان
۱۶۱	فهرست اعلام

مقدمه

شگفت است که آران را اکنون «آذربایجان» می‌خوانند با آن‌که آذربایجان یا آذربایگان نام سرزمین دیگریست که در پهلوی آران و بزرگتر و شناس‌تر از آن می‌باشد و از دیرین زمان که آگاهی در دست هست همواره این دو سرزمین از هم جدا بوده و هیچگاه نام آذربایجان بر آران گفته نشده است.

ما تاکنون ندانسته‌ایم که برادران آرانی ما که حکومت آزادی برای سرزمین خود برپا کرده می‌خواستند نامی نیز بر آنجا بگذارند برای چه نام تاریخی و کهن خود را کنار نهاده دست یغما به‌سوی آذربایگان دراز کردند؟^۱ و چه سودی را از این کار شگفت خود امیدوار بودند؟

این خرده‌گیری نه از آن است که ما برخاسته آذربایگانیم و تعصب بوم و میهن خود نگه می‌داریم. چه در آذربایگان را از این کار هیچ‌گونه زیان نیست، بلکه از این است که برادران آرانی ما در آغاز زندگانی ملی و آزاد خود پشت پا به تاریخ و گذشته سرزمینشان می‌زنند و این خود زبانی بزرگ است. و آنگاه تاریخ مانند چنین کار شگفت سراغ ندارد.

هنگامی که سیداحمد کسروی پژوهشگر ایرانی این مطلب را در سال ۱۳۰۸ در سومین بخش از کتاب شهریاران گمنام منتشر ساخت^۱ حدود ده سال از «آذربایجان» نامیده شدن آران می‌گذشت. شگفت آن که در آن ایام نه تنها کسروی از پرداختن به این پرسش که چرا «... برادران آرانی ما ... نام تاریخی و کهن خود را کنار نهاده، دست یغما به‌سوی آذربایگان دراز کردند؟» اجتناب ورزید و سعی نکرد بفهمد که آن‌ها «چه سودی را از این کار شگفت خود امیدوار بودند؟» که در مراحل بعد و به‌رغم طرح مجدد این موضوع در مواردی چند، باز هم بسیاری از

۱. احمد کسروی، شهریاران گمنام، تهران، انتشارات امیرکبیر، ج ۵، ۱۳۵۷، صص ۵۷-۲۵۵.

پژوهشگران ایرانی در ضمن تأکید بر نادرستی تاریخی این وجه تسمیه خواستند به اهداف عوامل ذی‌نفع در این کار و «سود» حاصله از آن بپردازند. و حال آن‌که چنانچه ملاحظه خواهد شد از همان بدو کار یعنی از اواخر جنگ جهانی اول و اعلام موجودیت جمهوری آذربایجان در قفقاز گذشته از مقامات دولتی، گروهی از اهل قلم و تحقیق کشور نیز مغایرت این نامگذاری با واقعیت‌های تاریخی را متذکر شده، انگیزه‌های سیاسی نهفته در آن را نیز برشمردند.

از آنجایی که این اهل قلم و تحقیق تفاهم و همکاری ایران کهن سال و کشورهای از این دست را امری لازم و ضروری دانسته، بر آن بودند همسایه نوپای ایران استقلال خود را بر پایه‌هایی راستین و اساسی استوار سازد و نه مبنایی واهی و افسانه‌ای که هر نخستین مصاف با تحولات واقعی درهم ریزد، لهذا رشته مباحث و گفتگوهای را نیز در این زمینه آغاز کردند که از مراحل نخست طرح موضوع اطلاق نام آذربایجان بر بخش‌های جنوبی قفقاز در سال‌های آخر جنگ جهانی اول شروع و تا چیرگی مجدد روس‌ها بر این سرزمین پس از چند سال به طول انجامید. این کتاب مجموعه‌ایست از این مباحث در این مدت که در جراید ایران منعکس شد. البته با توجه به نارسایی‌های موجود در نظام اطلاع‌رسانی کشور و دور از دسترس بودن تعدادی از دیگر جراید آن روز ایران و باکو، بدون تردید مجموعه کامل و جامعی نیست و جای تکمیل دارد، مع‌هذا برای آگاهی از جوانب امر همین نیز مغتنم است.

بحث را با اشاره‌ای به سوابق تحولات فرهنگی و سیاسی قفقاز پس از جدایی از ایران آغاز کرده، موضوع را با نحوه تأثیر تدریجی محافل ترک‌گرای منطقه بر این دگرگونی‌ها پیگیری خواهیم کرد. با شروع جنگ جهانی اول و به‌ویژه پس از فروپاشی امپراتوری تزاری در مراحل آخر جنگ بود که امکان استقلال قفقاز فراهم آمد و در کنار گرجستان و ارمنستان، کشوری نیز به نام جمهوری آذربایجان تأسیس شد. تأثیر خط‌مشی‌های سیاسی و نظامی ترک‌های عثمانی بعنوان نیروی غالب وقت در این دگرگونی از جمله مواردی است که در این بخش

مورد اشاره قرار گرفته است. در ادامه به جوانبی چند از نحوه عکس‌العمل ایرانیان در قبال «آذربایجان» نام گرفتن آران پرداخته، سپس کاربرد عملی این موجودیت - یا در واقع ادامه کاربرد آن - در خط‌مشی‌های منطقه‌ای دیگر قدرت‌های بزرگ جهانی در سال‌های بعد مورد توجه خواهد بود.^۱

محال باکو و شیروان و گنجه ... که به داغستان و گرجستان در شمال، دریای خزر در شرق، و ارمنستان در غرب محدود می‌گردد و رود ارس نیز در جنوب آن را از آذربایجان جدا می‌کند، در متون تاریخی کهن به «آلبانیای قفقاز» معروف است و بعدها نیز در متون اسلامی از آن به نام «آران» یاد شده است. اگر چه آران (یا آلبانیای قفقاز) از لحاظ تاریخی و جغرافیایی هویت بالنسبه خاص و مشخصی داشته، ولی سرنوشت آن هیچ‌گاه از سرنوشت قدرت‌های همسایه و بویژه ایران جدا نبوده است. در پی استقرار اقوام ترک‌زبان در قرون چهارم و پنجم هجری به تدریج نام آران به دست فراموشی سپرده شد و این خطه به اسامی خان‌نشین‌های مختلف و متعددی معروف گشت که در آنجا قدرت یافته بودند.^۲ این تغییر و تحول نه تنها از نفوذ ایران در آن خطه نکاست، بلکه رواج تشیع در این منطقه در قرن‌های بعدی، سبب شد که رشته پیوندی دینی هم بر علایق پیشین افزوده شود. حتی تهاجم نظامی امپراتوری روسیه در قرن نوزدهم، که به قطع حاکمیت اداری و کاهش نفوذ سیاسی ایران در قفقاز منجر شد، این پیوندها را به یکباره نگست.

در آغاز روس‌ها سعی کردند همان‌گونه که در سایر مستملکات نیافته خود عمل کرده بودند، با دامن زدن به نوع خاصی از مطالعات محلی که برگزین‌ها و فرهنگ عامه بومی تأکید داشت، زمینه را جهت سست شدن فرهنگ حاکم،

۱. بخش‌هایی از این بررسی تاریخی قبلاً تحت عنوان «طمع خام، سوابق تاریخی و فرهنگی مسئله قفقاز» در مجله نشر دانش (سال دوازدهم، شماره سوم، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۱، صص ۲۵-۱۴) منتشر شده است.

۲. برای آگاهی بیشتر بنگرید به دکتر عنایت‌الله رضا، آذربایجان و آران (آلبانیای قفقاز)، تهران، انتشارات ایران‌زمین، ۱۳۶۰، صص ۱۳۴-۱۱۳.

یعنی فرهنگ ایرانی مهیا سازند و در این زمینه نیز بویژه در ایام حکمروایی میخائیل ورونسوف، نخستین نایب‌السلطنه قفقاز (۶۵-۱۸۴۵) سیاست‌های فرهنگی ضدایرانی مشخصی شروع شد^۱ که مبنای رسوخ فرهنگ روس و دیگر گرایش‌های فرهنگی مطرح در سال‌های بعد گشت. ولی در مراحل نخست حاکمیت روسیه مشی اداری آن‌ها در قفقاز و بویژه در بخش مسلمان‌نشین جنوب آن، برخلاف شیوه‌ای که در پاره‌ای دیگر از مناطق مسلمان‌نشین امپراتوری اتخاذ کردند، آن بود که حتی‌الامکان در ساختار سستی نظام حاکم بر منطقه دخالت نکنند. به عبارت دیگر، روس‌ها حقوق و امتیازهای سستی خان‌ها و زمینداران بزرگ را به رسمیت شناختند و طبعاً از جانب آن‌ها نیز رویارویی چندانی با نظام جدید بروز نکرد. در واقع شاید بتوان گفت که در پی چیرگی روس‌ها، به علت رشد سریع مناسبات تجاری و مهاجرت فصلی یا دائمی انبوهی از کارگران ایرانی به قفقاز، ارتباط و پیوند میان بخش‌های شمالی ایران و مناطق از دست رفته بیشتر شد و تا سال‌های نخست قرن بیستم احساس گرایش غالب در میان توده مردم، و به‌ویژه روشنفکران آن سامان، احساس وابستگی و تعلق به جهان ایرانی بود.

آثار نسل‌های اولیه روشنفکران آن سامان نیز حاکی از برتری فرهنگ ایرانی است. میرزا فتحعلی آخوندزاده (۱۸۷۸-۱۸۱۲)، برغم موضعی که در قبال نظام روسیه تزاری داشت، بیشتر روشنفکری ایرانی محسوب می‌شد و مسایلی که برایش مطرح بود اساساً مسایل جامعه ایران بود. عباسعلی آقا باکیخانوف از دیگر چهره‌های آن عصر و پژوهشگر برجسته شیروانی که اکثر آثار و از جمله تحقیق گرانقدر خویش گلستان ارم، را درباره تاریخ شیروان و داغستان به فارسی نوشته است، نمونه دیگری از این روشنفکران و نویسندگان به حساب می‌آید. حتی روشنفکر برجسته‌ای چون احمد آقا اوغلو (۱۹۳۹-۱۸۶۹) نیز که در سال‌های بعد به جبهه پان‌تُرک‌ها پیوست و از ارکان اصلی این حرکت شد، در آغاز به تحریک عرق ایرانی‌گری و در پی چاره‌جویی برای اعتلای ایران و

۱. Tadeusz Swietochowski, *Russian Azerbaijan, 1905-1920, The Shaping of National Identity in a Muslim Community*, Cambridge University, Cambridge, 1985, pp. 26-27.

ایرانیان روی به تحقیق و تتبع آورد.^۱ ولی این وضع در سال‌های نخست قرن بیستم دگرگون شد. در این سال‌ها حرکت اصلاحگرانه‌ای که تاتارهای شبه‌جزیره قرم (کریمه) به رهبری روشنفکران مسلمانی چون شهاب‌الدین مرجانی (۱۸۸۹-۱۸۱۸) و عبدالقیوم نصیری (۱۹۰۲-۱۸۲۵) آغاز کردند، در افکار و آرای پرنفوذ اسمعیل بیگ گاسپرالی (غصبرینسکی) (۱۹۱۴-۱۸۵۱) به نقطه اوج خود رسید. گاسپرالی با تأکید بر عنصر زبان، خواستار اتحاد و یگانگی کلیه اقوام و ملل ترک زبان در امپراتوری روس بود و بدین سبب بنیانگذار اندیشه «پان‌ترکیسم» به‌شمار می‌آید.^۲ ولی در این زمان، هنوز این نظریه نه به نظریه غالب در امپراتوری عثمانی تبدیل شده بود و نه اندیشه رایج در میان روشنفکران مسلمان امپراتوری روسیه.

در میان روشنفکران مسلمان قفقاز جریان‌های سیاسی مختلفی از سوسیالیسم و اندیشه اتحاد اسلام گرفته تا لیبرالیسم و پان‌ترکیسم رواج داشت. شکست نسبی انقلاب مشروطه ایران که با توجه به سهم روشنفکران قفقازی در ریشه‌های فکری و نیز شرکت فعال سازمان‌های سیاسی قفقاز در آن، به تعبیری یک همکاری مشترک سیاسی به‌شمار می‌رفت از یک سو، و پیروزی شورش ترک‌های جوان در عثمانی در همان زمان، که به اقتدار «کمیته اتحاد و ترقی» و تثبیت ترک‌گرایی به‌عنوان اندیشه حاکم بر عثمانی منجر شد از سوی دیگر، مسیر تحولات سیاسی را در میان مسلمانان قفقاز جهت کاملاً متفاوتی بخشید. استبداد فزاینده نظام تزاری که حتی مشارکت و حضور سیاسی پاره‌ای از مسلمانان لیبرال قفقاز را در مجالس قانونگذاری دوما (۱۹۰۸-۱۹۰۵) نیز نتوانست تحمل کند، هرگونه امیدی را به دگرگونی تدریجی وضع از درون از

۱. Francois Georgen "Les debuts d'un Intellectuel Azarbaïdjanais: Ahmed Agaoglu en France, 1884-1894", Ch. Lemerrier-Queliequejay (ed), *Passé Turco-Tatar, Present Soviétique*, Editions Peeters, 1986, p. 372-379.

برای ترجمه فارسی این مقاله بنگرید به قفقاز در تاریخ معاصر (تهران: نشر شیراز، ۱۳۷۷) صص ۲۶-۵.

۲. کاوه بیات. «ناسیونالیسم ترک و ریشه‌های تاریخی آن»، ماهنامه نگاه نو، شماره ۴، دی ۱۳۷۰، صص ۶۰-۵۹ و همچنین نادر انتخابی، «از عثمانی‌گری تا تورانی‌گری، خاستگاه و نقش تاریخی ناسیونالیسم ترک»، نگاه نو، شماره ۱۶، مهر-آبان، ۱۳۷۲، صص ۸۰-۷۸.

میان برد. در واقع کانون اصلی تحولاتی که در جنبش مسلمان‌های این سامان تأثیر داشت، به مراکزی در بیرون قلمرو امپراتوری روس، و با توجه به زوال اعتبار و اقتدار دولت ایران در آن ایام به استانبول، منتقل گردید. بسیاری از چهره‌های برجسته روشنفکران مسلمان قفقاز، کسانی چون احمدآقا اوغلو و علی حسین‌زاده و محمدامین رسول‌زاده (از بنیان‌گذاران حزب مساوات باکو در سال‌های ۱۱-۱۹۱۰) به عثمانی مهاجرت کردند. گروهی از همین عده بودند که پس از انقلاب ۱۹۱۷ روسیه و فروپاشی نظام تزاری، به قفقاز بازگشتند و با حمایت عثمانی‌ها جمهوری «آذربایجان» را تأسیس کردند.

با توجه به همسایگی آزان و آذربایجان و پیوندهای دیرین نژادی و فرهنگی مردمان این دو خطه، کاربرد دسته و گریخته «آذربایجان» و «آذربایجانی» در توصیف آزان و مردمانش از جمله مواردی است که گه‌گاه، در برخی مأخذ ثانوی ملاحظه می‌شود. ولی از آنجایی که این موارد معدود و پراکنده و بیشتر از روی بی‌دقتی به‌نظر می‌آید نمی‌توان از آن بعنوان خط‌مشی‌ای حساب شده و پیگیر یاد کرد. مثل جزوه‌ای که سلطان مجیدغنی‌اوفه در سال ۱۸۹۰ در باکو، تحت عنوان اصطلاح آذربایجان منتشر ساخت^۱ و رسول‌زاده نیز در یکی از نوشته‌های خود بدان استناد کرده است^۲ یا طرح موضوع در خلال پرسش و پاسخی طنزآمیز که در سال ۱۸۹۱ میلادی یعنی یک سال بعد از انتشار جزوه فوق‌الذکر در روزنامه کشکول باکو منتشر شد. پرسش و پاسخی که بیشتر بیانگر نوعی بحران هویت است، تا غرض و مرض: در گفتگوی دو مسلمان قفقازی یکی از دیگری می‌پرسد ملیت تو چیست؟ می‌گوید ترک و مسلمانم. می‌پرسد عثمانی؟ می‌گوید خیر، بی‌جائلی. می‌پرسد سرزمین بی‌جان کجاست؟ پاسخ می‌دهد آن سوی ارس موطن آذری‌ها است و این سو نیز سرزمین بی‌جان‌ها و خلاصه کلام آن که نتیجه می‌گیرند چرا که مشکل را به ترکیب آن دو یعنی آذربایجانی

۱. سلطان مجیدغنی‌آف، اصطلاح آذربایجان، ترکی قافقاز دیسلنی اوکر نمکدن اونری تازه برهان و دستاویز در، باکو، ۱۸۹۰. (که در اصل راهنمایی است برای آموزش «ترکی قفقاز» جهت روس‌ها).
۲. همین کتاب ص ۷۵.

حل و فصل نکنند؟^۱

با این حال همان‌گونه که اشاره شد این موارد بسیار محدود و پراکنده‌اند و احتمالاً بیشتر بیانگر یک بحران هویت واقعی و تلاشی صادقانه در حل و فصل آن در چارچوب استقرار نوعی پیوند با گذشته فرهنگی آن سامان بود تا یک تهیه و تدارک سیاسی برای آینده. در واقع دوره برنامه‌ریزی‌های سیاسی برای این خطه و طرح ایجاد موجودیت‌های جدید ملی در سال‌های نخست قرن حاضر شکل گرفت و در این مورد خاص چنانچه اشاره شد هم‌زمان با حرکت محافل ترک‌گرای عثمانی پس از اقتدار حزب اتحاد و ترقی در سال ۱۹۰۹.

با شروع جنگ جهانی اول حزب اتحاد و ترقی عمر ناجی، یکی از سران خود را «بازرس کل آذربایجان و قفقاز شرقی» خواند و از وی خواست برای الحاق آتی آذربایجان به بخش‌های شرقی قفقاز (آران) اقدامات لازم را به عمل آورد. در این زمینه عثمانی‌ها گذشته اعزام نیرویی به فرماندهی خلیل‌بیگ به حدود غربی آذربایجان که حتی به تصرف تبریز نیز موفق شد، قصد پیشروی به سوی باکو داشتند (زمستان ۱۳۳۲ ه‍.ق/ ۱۹۱۵ م)، بخش ویژه‌ای نیز تحت عنوان «تشکیلات مخصوصه» ایجاد کردند تا با استخدام پناهندگان و مهاجران قفقازی نیروهایی را برای رسوخ در مناطق تحت حاکمیت روسیه فراهم آورد. در این مرحله گذشته از پناهندگانی چون آقاوغللو و حسین‌زاده که با عثمانی‌ها همکاری می‌کردند، برخی از محافل سیاسی شرق قفقاز نیز برای رهایی از قید تسلط روس‌ها نمایندگانی به عثمانی گسیل داشتند.^۲

با شکست نیروهای عثمانی در مصاف با روس‌ها در همان مراحل نخست جنگ و پیشروی‌های پی‌درپی قوای روسیه در جبهه قفقاز نه فقط عثمانی‌ها به تخلیه نقاط غربی ایران و عقب‌نشینی‌های نظامی در کل آن حدود وادار شدند، که ارتباط آن‌ها با بخش‌های مسلمان‌نشین قفقاز نیز رو به سستی نهاد.

۱. مقاله‌ای به امضای سلطانوف، کشکول، شماره ۱۸۹۱/۲۲ به نقل از

Swietochowski, *Russian Azerbaijan*, p. 32.

۲. مانند اصلاخان خان خویسکی (برادرزاده فتحعلی خان) که در این مرحله به نمایندگی

از محافل سیاسی گنجه راهی عثمانی شد. Ibid, pp. 79-81

«تشکیلات مخصوصه» که در اصل جهت تهیه و تدارک شورش مسلمان‌های قفقاز تأسیس شده بود، به وسیله‌ای تبدیل شد جهت قتل عام ارامنه و گروه‌های سیاسی مناطق مسلمان‌نشین قفقاز نیز از تب‌وتاب افتادند. با عزل ورنسوف داشکوف که نیابت سلطنت قفقاز را بر عهده داشت و انتصاب گراند دوک نیکلای به جای او، که رویه بهتری نسبت به مسلمان‌ها داشت، امکانات جدیدی فراهم آمد.^۱

با انقلاب ۱۹۱۷ روسیه و برافتادن نظام تزاری، جبهه قفقاز درهم شکست و با این دگرگونی بار دیگر عرصه بر حرکت‌های پان‌ترکیستی گشوده شد. همزمان با پیشروی نیروهای عثمانی در قفقاز، حسن‌روشنی‌بیگ در مقام سرپرست «دایره ویلایه قفقاز» کمیته اتحاد و ترقی برای سازماندهی عناصر و عوامل ترک‌ها به صورت مخفی وارد باکو شد و در سطح عمومی نیز افرادی چون حسین‌زاده و آفاوغلو و ضیاء‌گوکالپ که هر سه از نظریه پردازهای پان‌ترکیسم بودند بر دامنه تبلیغات خود افزودند. در اواخر بهار ۱۳۳۶ هـ ق / ۱۹۱۸ م هم‌زمان با ورود نیروهای عثمانی به گنجه، نمایندگان محال شرقی قفقاز در مجلس شورای فدراسیون قفقاز، خود را «شورای ملی آذربایجان» نامیدند و تأسیس «جمهوری آذربایجان» که «بخش‌های جنوبی و شرقی ماوراء قفقاز» را دربر می‌گرفت اعلام داشتند.^۲

اگر چه با این نامگذاری نادرست، بر مردم این خطه که می‌بایست بر اساس مبانی تاریخی و فرهنگی راستین خویش آینده‌ای آزاد و مستقل دارقم زنند، ستمی فاحش روا شد ولی ترک‌های عثمانی که قصد داشتند از این پایگاه نه فقط آذربایجان - یعنی شمال غرب ایران - که بخش‌هایی از آسیای میانه را نیز

۱. در همین ایام بود که محمدمبین رسول‌زاده اجازه یافت به قفقاز بازگردد و روزنامه آجیق‌سوز [سخن فاش] را در باکو منتشر سازد. Ibid, pp. 82-3

2. Ibid, pp. 119-37

برای آگاهی بیشتر بنگرید به: سرژ آفانسیان، ارمنستان، آذربایجان، گرجستان، از استقلال تا استقرار رژیم شوروی ۱۹۲۳-۱۹۱۷، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، انتشارات معین، ۱۳۷۰، صص ۸۳-۲۷.

به دست آورده امپراتوری جدیدی تحت عنوان «توران» برپا دارند فرصتی گرانها به دست آوردند.

از همان مراحل نخست کار یعنی از حدود یک سال پیش از اعلام موجودیت رسمی جمهوری «آذربایجان» با توجه به مطالبی که به صورت جسته و گریخته در این زمینه عنوان شده بود، گروهی از ایرانیان از احتمال اطلاق نام آذربایجان بر محال شرقی و جنوبی قفقاز ابراز نگرانی کرده و بدگمانی خود را نسبت به نیت نهفته در آن ابراز داشتند. یکی از اولین کسانی که به مقاصد ترک‌ها پی بردند، ایرانیان مقیم عثمانی بودند. مجله کاوه در اشاره به نگرانی این گروه از ایرانیان نسبت به آخرین لشکرکشی ترک‌ها «... به آذربایجان و حدود ایران که جهت معقولی نداشت...» از «... بعضی حرف‌ها و خیالاتی...» که بعد از شکست روس به واسطه هیجان مفرط خیالات خام و تندروی در میانه جوانان عثمانی پدید شده «... بود یاد می‌کند و این که از مباحث مزبور «... نسبت به وحدت ملی ایران آثار سوء قصد از آن استشمام می‌شد...» کاوه در ادامه بخش‌هایی از نشریه خاور - چاپ استانبول - را نقل می‌کند که در آن این نگرانی‌ها به نحو صریحی بیان شده بود.^۱ علاوه بر این سلطان حسن خان ملک‌زاده تبریزی نیز که بعدها به نام ملک‌زاده هیرید معروف شد، که از جمله افسران ژاندارمری ایران بود که در پی شکست حرکت «مهاجرت» برضد روس و انگلیس، در اواخر جنگ جهانی اول به استانبول پناهنده شد، در خاطرات خود ضمن اشاره به تلاش‌های خلیل پاشا و تنی چند از ایادی محلی آن‌ها در منطقه برای تجزیه ایران تحت پوشش ایجاد یک «آذربایجان بزرگ» از مساعی ایرانیان آن حدود برای جلوگیری از چنین اقداماتی نیز یاد کرده است.^۲

از تلاش‌های ساعدالوزاره (محمد ساعد، کنسول ایران در باکو) و دیگر

۱. کاوه شماره ۳۳، سال سوم، ۱۰ صفر ۱۳۳۷.

۲. ح. ملک‌زاده هیرید، سرگذشت حیرت‌انگیز، تهران، بی‌نا، ۱۳۲۸، صص ۴۳-۳۹.
مقاله‌ای که وی چندی بعد در این زمینه نوشت - «پان تورانیسم، آذربایجان قفقاز یا راه ترکستان» که در این مجموعه تجدید چاپ شده است، صص ۱۵۹-۱۵۰ - یکی از مهمترین نوشته‌های ذی‌ربط در این دوره محسوب می‌شود.

ایرانیان آن حدود در مقابله با تبلیغات سوء ترک‌ها نیز یاد شده است^۱ و می‌دانیم که انتشار روزنامه آذربایجان جزء لاینفک ایران در اواخر زمستان ۱۳۳۶ ه. ق. ۱۹۱۸ م در باکو نیز واکنش صریح دیگری بود در این زمینه.^۲ در ایران گذشته از واکنش رسمی دولت که خود موضوع جداگانه‌ای است^۳ جراید کشور نیز کم و بیش این مسئله را مورد بررسی قرار داده، و چنانچه از رشته مقاله‌های گردآوری شده در این مجموعه برمی‌آید نسبت به عواقب سوء این اقدام هشدار دادند.

البته همه جراید واکنش یکسان و همانندی نشان ندادند. نقش رعد را که به نظر می‌آید بیشتر سعی در نوعی وساطت و میان‌داری داشته است تا بحثی صریح و روشن می‌توان تا حدودی در پرتو مساعی مدیر جوانش سیدضیاءالدین طباطبائی ارزیابی کرد که در فاصله آذر ۱۲۹۸ تا فروردین ۱۲۹۹ در مقام رئیس هیئت اعزامی ایران به جمهوری‌های سه‌گانه آذربایجان، ارمنستان و گرجستان سعی در توسعه روابط ایران و قفقاز داشت.^۴ حال آن که برخی از دیگر جراید در توضیح نادرستی این کار و انگیزه‌های آن هیچ کوتاهی نکردند.

مباحث تاریخی‌ای که در اثبات نادرستی اطلاق نام «آذربایجان» بر بخش‌های شمالی ارس در این رشته مقالات مطرح شده، با آن که در مقایسه با

۱. همین کتاب، ص ۶۰.

۲. این روزنامه ارگان فرقه دموکرات ایران و تحت مدیریت ق. علیقلی‌زاده منتشر می‌شد. چنین به نظر می‌آید که ۱۲ شماره بیش منتشر نشده است. بنگرید به آذربایجان رسوبلیکاسی علملر اکادمیاسی، آذربایجان دوری مطبوعات، بیلیوگرافیا، ۱۹۹۰-۱۸۷۵، باکو، ۱۹۹۳، ص ۲۰ یکی از نویسندگان این روزنامه میرجعفر پیشه‌وری بود که به نام میرجعفر (خلخال) سید جوادزاده در این روزنامه قلم می‌زد، و جای تأسف آن که مشارالیه در سالهای بعد از شهریور بیست آلت دست اخلاف همان‌هایی شد که این روزنامه بر ضدشان منتشر می‌شد. برای آگاهی از نمونه‌هایی چند از نوشته‌های او در این روزنامه بنگرید به: میرجعفر پیشه‌وری (جوادزاده خلخال). سنجلیش اثرلری، آذربایجان روزنامه سین نشریه سی، [خارج از کشور]، ۱۳۴۴ / ۱۹۶۵، ص ۶، ۵۳-۴۵.

۳. این موضوع طی یک نوشته جداگانه که امید می‌رود به‌زودی منتشر شود مورد بررسی قرار گرفته است.

۴. برای آگاهی بیشتر بنگرید به رضا آذری شهرضایی (به کوشش)، هیأت فوق‌العاده قفقازیه، تهران: مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی (دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی)، ۱۳۷۹.

آثار بعدی پژوهشگران ایرانی در این زمینه - بویژه کتاب گرانقدر دکتر عنایت‌الله رضا، *آذربایجان و آران (آلبانیای قفقاز)* - جنبه‌ای اولیه دارد ولی کاملاً از عهده رد شبهات ارائه شده برمی‌آید. بار عمده این بحث را روزنامه ایران بر عهده داشت که در پاسخ به نوشته‌های محمدمامین رسول‌زاده و دیگر مدافعین آذربایجان نامیدن آران، سلسله مقالات تاریخی مفصلی را به این موضوع اختصاص داد.^۱ اگر چه این مقالات امضا ندارد، ولی چون در زمان مدیریت رسمی میرزا محمدخان ملک‌زاده (و مدیریت غیررسمی برادرش ملک‌الشعراء بهار) بر ایران منتشر شدند،^۲ هیچ بعید نیست که اثر ملک‌الشعراء بوده باشد. بویژه آن که قبل از انتشار این مقالات، در روزنامه نوبهار نیز که به مدیریت ملک‌الشعراء در تهران منتشر می‌شد، نوشته‌هایی در این زمینه منتشر شده بود.^۳

یکی دیگر از ویژگی‌های جالب توجه این نوشته‌ها بی‌میلی آشکاری است که در مراحل نخست بحث نسبت به شناسایی ریشه‌های واقعی کار ملاحظه می‌شود: در اوایل بحث برای ملیون ایرانی که درگیر مبارزه‌ای با دشمنان عثمانی یعنی قدرت‌های متفق بودند، شناسایی پان‌ترکیسم برآمده از ویرانه‌های عثمانی بعنوان سرمنشأ فتنه، امر دشواری بود. بویژه آن‌هایی که در تهران دستی از دور بر آتش داشتند؛ مثل روزنامه ارشاد که ظاهراً سرمنشأ این فکر را از جانب روس‌هایی می‌دانست «که با حکومت جدید روسیه نتوانسته‌اند متحد شوند» و به همین ترتیب روزنامه زبان آزاد که آن هم «کمیته مساوات» را حاصل تبلیغات «امپریالیسم روس» تلقی می‌کرد یا روزنامه جنگل که مساواتی‌ها را «مقلد دیار مستبد روس» می‌دانست.^۴ مع‌هذا چنانچه ملاحظه خواهد شد، با روشن‌تر شدن وضع در شناسایی علل و انگیزه‌های اصلی این تحرکات کوچکترین شک و شبهه‌ای باقی نماند.

۱. بنگرید به مقاله‌های «آذربایجان، قفقاز، تحقیق یک موضوع تاریخی» و «قضاوت تاریخی ایران آذربایجان»، صص ۶۳-۷۱ و ۱۰۰-۱۳۱ همین کتاب.

۲. محمدمصدر هاشمی، تاریخ جراید و مجلات ایران، ۴، ج، اصفهان، انتشارات کمال، چ ۲، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۳۱۳.

۳. همین کتاب، ص ۳۶-۲۲.

۴. همین کتاب، ص ۴۵ و ۵۶.

بحثی که در مورد اطلاق نام «آذربایجان» بر آران در مطبوعات ایران جریان گرفت، به تدریج دو جنبه کاملاً متفاوت یافت؛ یکی بحث و گفتگویی بالنسبه آرام و معقول میان کسانی که به هر حال اصل ایجاد یک رشته دولت‌های مستقل میان روس توسعه طلب و ایران را استقبال کرده و شخصیت‌هایی چون محمدامین رسول‌زاده که به‌رغم تمام اشتباهات و بازی‌های سیاسی‌شان، وابسته محض ترک‌های عثمانی نبوده، وطن خود را بیشتر مستقل می‌پسندیدند تا یکی از اجزاء «توران». و دیگری، بحث و مجادله‌ای تند و تیز میان ایرانیان و یان‌ترک‌ها که بیشتر به یک زدوخورد لفظی شباهت داشت تا بحث و اقناع.

یکی از ویژگی‌های جالب توجه وجه نخست مباحث جاری، باز بودن باب گفتگو است؛ چرا که ایران آراء خود را بیان داشته، مقامات باکو نیز دیدگاه‌شان را، و بحث ادامه داشت. هر دو به ریشه‌های کهن این پیوند مشترک و ضرورت وجودی قفقازی مستقل جهت تأمین منافع طرفین آگاهی داشتند، این است که می‌بینیم نخستین نماینده حکومت باکو در تهران نیز بالاخره در پاسخ به پرسشهای مخبر روزنامه رعد در این باب، احتمال بحث و گفتگوی بیشتری در مورد امکان تغییر نام آن جمهوری به نامی مناسبتر را منتفی نمی‌داند.^۱

با آن که جمهوری نوپدید آذربایجان نیز در آغاز در قبال ایران روش دوستانه‌ای نداشت ولی بتدریج پس از آن که از نزدیک مشی واقعی عثمانی‌ها را آزمود و به بی‌اعتنایی کامل آن‌ها نسبت به هویت مشخص و موجودیت مستقل این دولت نوپا پی برد، تردیدهایی پیش آمد.^۲ با شکست دولت عثمانی در جنگ و محدودتر شدن دخالت مستقیمش در امور قفقاز، تلاشهایی برای تحکیم استقلال و ایجاد روابط گسترده‌تر با ایران به عمل آمد. هیئت‌های مختلفی برای مذاکره و تفاهم بیشتر بین دو کشور به رفت‌وآمد پرداختند و اگر استقلال جمهوری‌های قفقاز دوام بیشتری یافته بود، بسیاری از مسایل و مشکلات ناشی از دوران حاکمیت روسیه تزاری و مداخلات عثمانی‌ها در همان ایام حل و فصل

۱. همین کتاب، ص ۶۱.

2. Richard Pipes, *The Formation of The Soviet Union*, New York, Atheneum, 1974, p. 205.

می‌شد. کما این که در یکی از مراحل کار، یعنی در آبان ۱۲۹۸/نوامبر ۱۹۱۹ در خلال مذاکراتی که میان نمایندگان اعزامی ایران و جمهوری آذربایجان به کنفرانس صلح در پاریس جریان یافت، توپچی باشوف نماینده حکومت باکو به نمایندگان دولت ایران پیشنهادی مبنی بر وحدت اقتصادی - سیاسی دو کشور (از جمله یک سیاست خارجی مشترک) ارائه داد. اگر چه این طرح به نتیجه نرسید، ولی دیگر تلاشهای جاری در توسعه روابط دو کشور کماکان ادامه یافت. ولی دریغ آن که این دوره کوتاه و زودگذر بود. از یک سو جمهوریهای قفقاز، و بویژه ارمنستان و آذربایجان، نیرویی را که می‌توانستند صرف تحکیم پایه‌های لرزان استقلال خویش سازند، به پای درگیری‌های بی‌حاصل داخلی هدر دادند و از سوی دیگر ایران نیز که هنوز در اشغال نیروهای بیگانه و دستخوش هرج و مرج داخلی بود، نتوانست نقش شایسته‌ای ایفا کند. سال‌ها بعد نیز محمدامین رسول‌زاده در نامه‌ای به دوست و همراه قدیمش در ایام فعالیت‌های حزب دموکرات ایران، سیدحسن تقی‌زاده، از تأثر دائمی خود «از سوء تفاهماتی که در افکار عمومی ایران پیدا شده است» می‌نویسد و «... جستجوی واسطه‌هایی که بتوانند این سوء تفاهمات را برطرف کنند...» چرا که اعتقاد داشت «... اگر بالای سر ما یک حکومت مقتدر ایرانی وجود می‌داشت روس‌ها نه به این سهولت می‌توانستند وارد باکو شوند و نه در قفقازیه این همه فجایع را می‌توانستند مرتکب گردند.» رسول‌زاده در خصوص رفع این سوء تفاهم و گسترش علایق نیز از تقی‌زاده می‌خواهد هر نوع «... خط حرکتی در آذربایجان قفقازیه (یا به تعبیری که شما مناسب دیده‌اید «آران») ضروری و اصلاح...» باشد، بیان کرده و خاطرنشان می‌سازد که «... با کمال خلوص نیت و اطمینان منتظر دریافت تصورات شما هستم».^۲

حالا آن که جنبه دیگر مباحث آن ایام در این زمینه یعنی مجادله با پان‌ترکیسم محض که مقاله «ایران - آذربایجان» اسمعیل افشار طارمی و

۱. Sowietochowski, *Russian Azerbaijan*, pp. 157-58.

۲. نامه محمدامین رسول‌زاده به سیدحسن تقی‌زاده (۱۵ مارس ۱۹۲۴/۱۲۵ اسفند ۱۳۰۳)،

مجله آینده، فروردین - اردیبهشت ۱۳۶۷، سال چهاردهم، شماره ۲-۱، ص ۵۷.

پاسخ‌هایی که دریافت داشت^۱ نمونه‌ای است از آن، تنها وجهی که در خود ندارد احساس یگانگی است. با سقوط جمهوری آذربایجان در بهار ۱۲۹۹/۱۹۲۰ و تارومار عناصر استقلال طلب قفقاز، جنبه نخست گفتگوی جاری پایان پذیرفت، و در سه چهار سال بعد که هنوز نشانی از آزادی بیان در ایران برجای بود - یعنی تا پیش از سلطنت رضاشاه - اگر هم بحث گفتگویی در این زمینه صورت گرفت، بیشتر رنگ و روی جنبه دیگر را داشت، یعنی به تدریج سلی و تلاش برای حصول به نوعی تفاهم به دست فراموشی سپرده شده، نیش و کنایه و توهین به ارزش‌های فرهنگی و قومی یکدیگر جایگزینش می‌شود.

جمهوری شوروی که بلشویک‌ها در قلمرو سابق مساواتی‌ها تشکیل دادند، نه فقط نام نو ظهور «آذربایجان» بلکه بسیاری از دیگر خصوصیات خود را حفظ کرد؛ در واقع جمهوری جدید «آذربایجان شوروی» در استراتژی کلی بلشویک‌ها همان نقشی را برعهده گرفت که در استراتژی کلی پان‌ترکیست‌های عثمانی برعهده داشت؛ یعنی پلوی برای گسترش نفوذ سیاسی در شرق محسوب می‌شد. عواملی چون اعتلاف سیاسی بلشویک‌ها در آن زمان با ناسیونالیست‌های ترکیه، که به رهبری مصطفی کمال پاشا با قدرت‌های امپریالیست غرب در جنگ بودند، و شیوه مساعدی که مسکو در قبال پاره‌ای از شخصیت‌ها و حرکات پان‌ترکیستی در منطقه اتخاذ کرده بود، تا از این راه حاکمیت خود را بر آسیای میانه اعاده کند و مستعمرات بریتانیا را نیز برضد آن کشور برانگیزد،^۲ در محفوظ ماندن نسبی اندیشه‌های پیشین در آذربایجان شوروی دخیل بود. مداخله نظامی بلشویک‌ها در امور داخلی ایران که به صورت اعزام واحدهای مسلح نظامی به آذربایجان و پیاده کردن نیرو در انزلی آشکار شد تحت نام «جمهوری آذربایجان» صورت گرفت. برگزاری «کنگره خلق‌های شرق» در باکو (۱۹۲۰) نیز نشان دیگری بود از اهمیت و اعتباری که بلشویک‌ها در استراتژی منطقه‌ای خود برای این دیار قائل بودند.

۱. همین کتاب، صص ۹۲-۱۰۰.

۲. کاوه بیات، «تباری شوروی و ترکیه، فروپاشی جمهوری آذربایجان (۱۹۲۰)»، نگاه نو، ش

۱۰، مهر و آبان ۱۳۷۱، صص ۲۹-۱۳۱.

با تثبیت حاکمیت شوروی، که خود حاصل فروکش کردن آشوب‌های داخلی و یکدست شدن رهبری سیاسی نظام نو بود به تدریج در استراتژی کلی شوروی و بالتجیه تاکتیک‌هایش دگرگونی‌هایی پدید آمد. از سال‌های آخر دهه ۱۹۲۰ میلادی/اواسط دهه ۱۳۰۰ شمسی، مشی پیشین، که بر حمایت از «نهضت‌های بورژوا دموکراتیک» شرق استوار بود و پشتیبانی از مصطفی کمال و رضاخان و چپانکایچک از جلوه‌های آن به‌شمار می‌آمد، سخت مورد انتقاد قرار گرفت و از همین جا موضوع دیگری مطرح شد که تا آن زمان چندان مورد توجه نبود و آن موضوعی بود به نام مسئله «خلق‌ها». ایران که تا چندی پیش به گمان پاره‌ای از مقامات شوروی در مسیر انقلاب «بورژوا دموکراتیک» برضد امپریالیسم حرکت می‌کرد ناگهان به «پایگاه تهاجم امپریالیسم» برضد شوروی و «زندان خلق‌ها» تبدیل شد. در واقع این عناوین، که از لحاظ ترکیب قومی و ملی بیش از هر چیز شایسته خود نظام امپراتوری روس (چه در دوران تزاری و چه در عصر بلشویکی) بود، به سایر نقاط جهان و از جمله ایران تعمیم داده شد. در تبلیغات شوروی‌ها گفته می‌شد که گذشته از طبقات تحت استثمار کارگر و دهقان، «خلق‌های تحت ستم» نیز می‌بایست با تکیه بر حمایت و پشتیبانی آن «ستاد انقلاب جهانی» و به کارگزاری عوامل کمونیست داخلی، خود را از قید ستم برهانند.

وجهه داخلی این دگرگونی را نیز می‌توان در لابلای مفاد بیانیه‌ها و تبلیغات کمونیست‌های ایران در سال‌های دهه ۱۳۱۰ ملاحظه کرد که پس از کنگره دوم حزب در سال ۱۳۰۶ و برخلاف مواضع پیشین خود، سخن از «کثیرالمله» بودن ایران به میان آورد و «حق هر ملت بر استقلال کامل خود، حتی مجبوری شدن از حکومت مرکزی»^۱.

یکی از مهمترین «خلق‌هایی که در طی این تحول ابداع شد «خلق آذربایجان» بود. چیزی که پان‌ترکیست‌ها به‌صورتی خام و ابتدایی مطرح کرده

۱. «تذرات مصوب کنگره دوم حزب کمونیست ایران» (۱۳۰۶) به نقل از خسرو شاکری، اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران، تهران، انتشارات علم، ج ۳، بی‌تا، ص ۱۰۱.

بودند، اینک با تکیه بر اصطلاحات و عبارت‌پردازی‌های مارکسیست - لنینیستی رنگ و رویی به اصطلاح «علمی» به خود گرفت. همزمان با این دگرگونی از سال‌های آخر دهه ۱۹۲۰ میلادی در قفقاز، و بویژه آذربایجان شوروی نه‌اجم وسیعی بر آنچه نشانی از ایرانی و ایرانیّت داشت آغاز گردید؛ تمام مدارس و مؤسسات آموزش زبان فارسی همچون مدرسه «اتحاد ایرانیان» باکو و مدرسه «اتفاق ایرانیان» تفلیس که از سال‌های نخست نهضت مشروطه در قفقاز تأسیس شده بودند تحت فشار مقامات شوروی قرار گرفتند و سرانجام همه تعطیل شدند (۱۳۱۰). ایرانیان مقیم قفقاز نیز که از دیرباز در آن نواحی به کسب‌وکار مشغول بودند، برای ترک تابعیت ایرانی خود تحت فشار قرار گرفتند و طولی نکشید که در فاصله سال‌های ۱۳۱۲ تا ۱۳۱۷ شمسی ده‌ها هزار مرد و زن و کودک که از هست و نیست خود ساقط شده بودند به خاک ایران رانده شدند. در کنار این جریان، بر نامه تبلیغاتی گسترده‌ای نیز به منظور قلب و دگرگونه و انمود ساختن هویت تاریخی منطقه آغاز شد. نوع خاصی از تاریخ‌نگاری ابداع شد که جزو تاریخ‌نگاری «ارونه» نام دیگری نمی‌توان بر آن گذاشت: بخش‌های جنوبی و جنوب شرقی قفقاز که به نام آلبانیای قفقاز و آزان بعدی هویت تاریخی خاصی داشت ضمیمه ایالت آذربایجان شده، آنگاه به‌عنوان یک واحد مشخص ملی موضوع تاریخ‌نگاری حضرات قرار گرفت، آن هم تاریخ و جغرافیایی مطابق با اهداف سیاسی روز. در این نوشته‌ها ایران به قدرت بیگانه و سلطه‌جویی تبدیل شد که جز ظلم و ستم رابطه دیگری با قفقاز نداشته است و آذربایجان ایران، یعنی آذربایجان واقعی و تاریخی نیز به سطح «آذربایجان جنوبی» تنزل کرد. انبوهی از آکادمی‌ها و آکادمی‌های ریز و درشت نیز در داخل قفقاز و در همه شوروی به طرح و نشر این دیدگاه جدید پرداختند. با توجه به انزوای نسبی شوروی در سال‌های میان دو جنگ جهانی، این تحولات بیشتر جنبه داخلی داشت و بازتاب محسوسی در ایران نمی‌یافت،

۱. برای نمونه‌ای از این نوع تاریخ‌پردازی‌ها بنگرید به نوشته ذیل که شرحی است بر تاریخ «آذربایجان» کذایی از عهد باستان تا سده‌های اخیر:

ولی کاربرد آن از لحاظ استراتژی سیاست خارجی شوروی، موضوعی نبود که بر مقامات مسکو پنهان باشد.

از نخستین سال‌های دهه ۱۹۳۰ میلادی و بویژه پس از حمله ژاپن به منچوری، اتحاد شوروی که از آسیب‌پذیری مرزهای آسیایی‌اش نگران شده بود، به منظور آمادگی برای مقابله با آثار یک جنگ احتمالی، - مقرر داشت که جمع‌گیری از دانش‌آموزان مدارس و آموزشگاه‌های شوروی به تحصیل در رشته‌های مختلف شرق‌شناسی روی آورند. هیئت مرکب از نمایندگان کمیسریای آموزش عالی و کمیسریای دفاع ملی، مناطق و زبان‌های مشمول این طرح را که هدفش به قرار زیر بود، تعیین کرد: «آموزش متخصصان شرق‌شناس (مترجم و تحلیلگر) که علاوه بر آگاهی به دانش ضروری در زمینه تاریخ، اقتصاد، جغرافیای اقتصادی، جامعه‌شناسی و قوم‌شناسی، بیشتر آمادگی زبانی لازم را جهت خدمت در ستاد ارتش سرخ و واحدهای آن کسب کرده باشند.» هر چند در مراحل نخست این طرح تأکید بر ژاپنی و انگلیسی بود، اما در زمینه زبان‌های رایج در چین و کره و ایران و ترکیه و افغانستان هم متخصصانی تربیت شدند. در سال ۱۹۴۰ دایره تبلیغات ارتش سرخ سرپرستی کامل این برنامه را برعهده گرفت.^۱

یکی از نخستین محصولات این برنامه فرو ریختن بیش از ۱۵ میلیون نسخه اعلامیه به زبان‌های مختلف از هواپیماهای شوروی بر فراز مناطق شمالی ایران در خلال عملیات نظامی اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰ بود. حدود شش ماه بعد هیئت از کمونیست‌های آذربایجان شوروی به سرپرستی عزیز علیوف، دبیر کمیته مرکزی حزب کمونیست آذربایجان، و محبعلی قاسمووف، از متخصصان دوره دیده در طرح فوق و متخصص تاریخ سیاسی و فرهنگی قفقاز در قرن نوزدهم، به دعوت مقامات نظامی شوروی وارد تبریز شدند. با ورود هیئت مزبور تبلیغات پراکنده روس‌ها در مناطق تحت اشغال ارتش سرخ در شمال غربی ایران، که پیش از آن به اقدامات پراکنده و بی‌ارتباطی چون تشکیل گاه‌به‌گاه

۱. David B. Nissman, *The Soviet Union and Iranian Azerbaijan, The use of Nationalism For Penetration*, Westview press/Boulder and London, 1987, p. 29-31.

مجالس سخنرانی، به راه افتادن کامیون‌های نظامی مجهز به بلندگو در شهرها و روستاها و پخش اعلامیه‌ها و جزوه‌های غالباً ضد فاشیستی محدود بود، به صورت برنامه حساب شده و منسجمی به منظور دامن زدن به احساسات قومی و مبتنی بر نوعی خط‌مشی «پان‌آذربایجانی»، در آمد. موضوع «آذربایجان شمالی و جنوبی»، «ستم ملی فارس‌ها» و مضامینی از این دست، که تا آن زمان فقط در آذربایجان شوروی مصرف داخلی داشت، در سیاست خارجی شوروی در کمال ایوان کاربرد مشخصی یافت و رهایی «خلق آذربایجان جنوبی» نیز به یکی از اهرم‌های فشار دیپلماسی خارجی مسکو تبدیل شد.^۱

یکی از مهمترین نتایج همکاری هیئت اعزامی حزب کمونیست آذربایجان شوروی و مقامات نظامی شوروی در ایران، انتشار روزنامه وطن یولندا (در راه وطن) به زبان ترکی در تبریز بود. گرداننده اصلی این نشریه میرزا ابراهیموف از چهره‌های پرنفوذ حزب کمونیست آذربایجان شوروی بود و کسانی چون سلیمان رستم، انور محمد خانلی و جعفر خندان (که پس از انتصاب میرزا ابراهیموف به وزارت معارف آذربایجان شوروی، گرداننده نشریه مزبور شد) نیز با آن همکاری می‌کردند.^۲ نشریه وطن یولندا در نشر آرای تجزیه طلبانه در آذربایجان نقش مهمی ایفا کرد و سرمشی شد برای انبوهی از جراید ترکی زبان که در ایام اشغال نظامی شوروی منتشر می‌شد. با تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان و به قدرت رسیدن آن، تبلیغات و زمینه‌چینی‌های این چند سال یک گام به نتیجه منطقی برنامه مزبور که فراهم شدن زمینه جدایی آذربایجان از خاک ایران بود نزدیک‌تر شد، اما از آنجا که مقاومت و ایستادگی ایرانیان و تحولات بین‌المللی سیاست دیگری را اقتضا کرد، نیروهای نظامی شوروی عقب نشستند و همه رشته‌ها پنبه شد. تنها حاصل این تجربه برای حزب کمونیست شوروی و بویژه شعبه محلی آن در آذربایجان شوروی، گذشته از ایجاد بدبینی در میان ایرانیان، مهاجرت چند شاعر و ادیب و سخن‌سرای آذربایجانی بدان سوی ارس

1. Ibid, p. 31-33.

۲. برای آگاهی بیشتر درباره این افراد بنگرید به دکتر جواد هیئت، سیری در تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی، تهران، نشر نو، ۱۳۶۵، ص ۲۵۳.

بود که در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم و بویژه در ایام اوج گرفتن جنگ سرد غرب و شرق، همراه با هم‌تایان کمونیست خود و زیر نظر تشکیلات تبلیغاتی حزب و آکادمی‌های علمی - ادبی محل به فعالیت پرداختند. در این مرحله جریان تبلیغاتی که در سال‌های پیش از جنگ برای دگرگونه جلوه دادن واقعیت‌های تاریخی منطقه آغاز شده بود، شتاب بیشتری گرفت.

بعنوان نمونه بخش‌هایی از جزوه تبلیغاتی «آذربایجان شوروی» را می‌توان نقل کرد که در سال ۱۹۸۷ به زبان فارسی در مسکو منتشر شد.^۱ بخش تاریخی این نوشته که از لحاظ موضوعی هم تحولات تاریخی و فرهنگی آن و هم آذربایجان را شامل می‌شود، پس از مروری اجمالی بر حوادث این دو خطه در قرون گذشته به دوران صفویه اشاره دارد و آن که: «... شاه‌عباس اول روی کار آمد و تمام آذربایجان به یکی از استان‌های ایران مبدل شد» [۱] ولی «... آذربایجانی‌ها نمی‌خواستند استبداد شاه را قبول کنند و بر ضد آن مبارزه می‌کردند. در جریان این مبارزه در قرون ۱۷ م و ۱۸ م امارات شکس، قره‌باغ، کوبا، اورمیه بوجود آمدند. پیدایش آن‌ها اهمیت بسیاری داشتند زیرا به سلطه ایران در شمال آذربایجان [«آذربایجان شمالی» بعدی] که از توسعه اقتصاد و فرهنگ کشور ممانعت می‌کرد، پایان بخشید.» [۲]

پس از این تفسیر اعجاب‌انگیز از تاریخ ایران، و اشاراتی به جنگ و جدل‌های داخلی، اصل موضوع را مطرح می‌کند آن که در «آذربایجان» نیز همانند دیگر نقاط قفقاز چون «مورد تاخت و تاز خانمان‌سوز ایران و ترکیه فتودالی قرار می‌گرفت ... گرایش به سوی نزدیکی به روسیه بوجود آمد ... به عبارت دیگر هجوم نظامی روس بر قلمرو ایران، مبدل شد به «پیدایش و تحکیم و گرایش نزدیکی با روسیه ...» و «... پیوستن این منطقه به روسیه [که] می‌توانست آن را از خطر انقیاد و تصرف کامل به دست ایران و ترکیه نجات دهد. افراد مترقی آذربایجان آن زمان و پس از آن در قرن ۱۹ م، راه نجات میهنشان را در حمایت توسط روسیه می‌دیدند.»^۳ و البته این نیز ناگفته نماند که «... آذربایجان در اثر

۱. آفرند داش دامیروف، آذربایجان شوروی، بنگاه نشریاتی نووستی، مسکو، ۱۹۸۷.

۲. همان، ص ۲۳.

۳. همان، ص ۲۴.

جنگ‌های روس و ایران به دو بخش تقسیم گردید^۱ تا به موقع کاربرد تبلیغاتی و سیاسی لازم را پیدا کند و چنانچه اینک شاهد آن هستیم، به جای آن که براساس حقایق تاریخی بدانند که در پی جنگ‌های ایران و روس بخش‌هایی از قلمرو ایران در قفقاز جدا شد، بگویند که قرارداد ترکمانچای «آذربایجان» را به دو نیم ساخت!

شخصیت‌های تاریخی چون بابک خرم‌دین، شاه اسمعیل صفوی، فتحعلی خان قبه‌ای، ستارخان و شیخ محمد خیابانی موضوع افسانه‌سرایی‌هایی قرار گرفتند که در مجموع تداوم همان روش تاریخ‌نگاری وارونه شوروی‌ها محسوب می‌شود. خط رسمی ادبیات نیز «ادبیات حسرت» بود که بر اساس آن «خلق‌های دوسوی روس» غمی نداشتند جز دوری از یکدیگر.

با این حال تأکید بر این نکته لازم است که در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم تا فروپاشی حکومت پهلوی اینگونه تبلیغات سیاسی، همانند سال‌های پیش از جنگ، بیشتر در خود آذربایجان شوروی کاربرد داشت و به سبب حسن روابط نسبی ایران و شوروی در این دوره در ایران تأثیر آشکار و گسترده‌ای نمی‌یافت.

اما پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ۱۳۵۷ شیوه دیگری در پیش گرفته شد. مقامات شوروی که هنوز از باده فتح افغانستان سرمست بودند و مانند غالب قدرت‌های غربی نظام جدید ایران را پدیده‌ای زودگذر تلقی می‌کردند،

۱. همان، ص ۲۵.

دو نمونه برجسته از این نوع افسانه‌سرایی‌های تاریخی دو کتاب قبل می‌باشند که خوشبختانه هر دو به فارسی ترجمه شده‌اند: میرزا ابراهیم آف، آن روز فرا می‌رسد، ترجمه ا. کاریج [نام مستعار]، تهران، انتشارات آلف، ۱۳۶۰ (در مورد سال‌های آخر حکومت رضاشاه)، و محمد سعید اردوبادی، تبریز مه‌آلود، ترجمه سعید منیری، ۳ جلد، انتشارات دنیا، تهران، ۱۳۶۵-۱۳۶۲ [ج ۲، ۱۳۷۹، ج ۴] (که تاریخ آذربایجان را از جنبش مشروطه تا چیرگی روس‌های تزاری بر آذربایجان دربر می‌گیرد). نگارنده چندی پس از انتشار ترجمه فارسی این اثر باره‌ای از جعلیات تاریخی آن را متذکر گردید. بنگرید به مجله آینده، سال سیزدهم، شماره ۷-۶ شهریور-مهر ۱۳۶۶، ص ۴۷۲-۴۶۸؛ و سال چهاردهم، شماره ۵-۳، خرداد-مرداد ۱۳۶۷، ص ۱۶۵-۱۵۸.

اوضاع را از هر جهت برای بهره‌برداری سیاسی مساعد دانستند. حزب کمونیست آذربایجان شوروی بر خلاف شیوه پیشین خود، ناگهان مسئله «آذربایجان جنوبی» و «ستم ملی فارس‌ها» را به‌نحوی گسترده مطرح ساخت. رادیو باکو که پیش از انقلاب بیشتر به سخن‌پراکنی درباره «دستاوردهای صلح و سوسیالیسم» مشغول بود، گوشه‌ای از این تبلیغات را بر عهده گرفت. در خود ایران نیز، در فضای سیاسی سال‌های نخست انقلاب، گذشته از پاره‌ای فعالان پیشین فرقه دموکرات و دیگر کهنه کارهای وابسته به سایر مراکز پان‌ترکی، برخی از سازمان‌های نوپای چپ نیز دانسته یا ندانسته وارد این کار شدند. جریانی که در پی سقوط فرقه دموکرات آذربایجان از دور افتاده بود از نو در قالب ده‌ها نشریه و انجمن‌های مختلف از سر گرفته شد.

ولی این دوره نیز مانند تجربه پیشین کوتاه و زودگذر از آب درآمد. پیشروی نیروهای عراقی در خاک ایران در هم شکسته شد، مقاومت مجاهدین افغان یکی از شاخه‌های پیشروی گزانبیری روس‌ها را در هم شکست و با متلاشی شدن گروه‌های چپ، که بار اصلی تبلیغات جدایی خواهانه را بر عهده داشتند، جریانی که می‌توانست محمل یک رشته تحركات گسترده جدایی خواهانه گردد از حرکت باز ایستاد. نمایش آشنای ناله‌های فریاد مهاجران جدیدی که به آذربایجان شوروی گریخته بودند و حمایت مقامات حزبی آذربایجان شوروی از «حقوق خلقی آذربایجان جنوبی»، که در پی تغییرات و تحولات ایران از سر گرفته شده بود، نیز به درازا نکشید. چندی نگذشته بود که نظام کمونیستی شوروی که در واقع یکی از مشتری‌های اصلی ماجرا و «پان‌آذربایلیسم» یکی از چندین تاکتیک مشخص و شناخته شده توسعه طلبی سیاسی‌اش بود، خود از درون دچار بحران شد. با فروپاشی شوروی آذربایجان نیز همانند دیگر جمهوری‌های شوروی پس از سال‌ها، با رنگ باختن تدریجی حاکمیت مسکو، برای حرکت به سوی آزادی و استقلال آماده شد.

هنوز چند صباحی از این تحول مثبت و سازنده نگذشته بود که در فوریه ۱۹۸۸ (اسفند ۱۳۶۶) مسئله قریباغ پیش آمد و جنگ خانمان برانداز ترک و ارمنی از نو آغاز شد. مقامات دولت شوروی، درست همان‌گونه که در خلال

انقلاب ۱۹۰۵ عمل کرده بودند، نه تنها برای پیشگیری از گسترش این مناقشه کاری نکردند بلکه به‌طور قطع از طریق تشکیلات امنیتی خود (ک.ا.گ.ب) بر شدت و حدت آن نیز افزودند.^۱ کشت و کشتار در آذربایجان شروع شد و نیروهای اعزامی مسکو صبر کردند و هنگامی که قتل و غارت‌ها فروکش کرد در ژانویه ۱۹۹۰ بر مردم بی‌دفاع باکو هجوم آوردند. در واقع قربانی اصلی این دور از خشونت و درگیری، روند تحولات دموکراتیک بود. «جبهه خلق آذربایجان»، که اندکی پیش از این ماجرا از ترکیب افراد و گروه‌های مستقل تشکیل شده بود و می‌بایست، همانند دیگر سازمان‌های مشابه در سایر جمهوری‌های شوروی، تلاش کند که به دام تفرقه‌انگیزی‌های حکومت مرکزی گرفتار نشود، و راه روشنی برای رهایی از این مسایل انحرافی اتخاذ کند، خود در دامن زدن به آتش مسایل قومی آلوده شد و سیاستی مشابه سیاست حزب کمونیست آذربایجان شوروی در پیش گرفت. در حالی که آذربایجان شوروی با مسایلی چون بی‌کاری و تورم و فروپاشی سریع خدمات اجتماعی، فرسودگی صنایع، مسایل ناشی از مهاجرت چند صد هزار مسلمان از مناطق ارمنی‌نشین و جز آن روبرو بود و ایجاد یک نظام سیاسی جدید که بتواند از عهده حل و فصل این مشکلات برآید ضرورت تام داشت، تمام مسایل و مشکلات به دو موضوع احساس برانگیز قرا باغ و «وحدت دو آذربایجان» خلاصه شد. جبهه خلق که از شناسایی رسمی حزب کمونیست هم برخوردار شده بود تمام امکانات سیاسی و تبلیغاتی نیروهای جدید را در این جهت به کار گرفت.^۲ شعار «برداشتن تمام موانع سیاسی از سر راه توسعه و رشد پیوندهای فرهنگی و اقتصادی با آذربایجان جنوبی ... و شناسایی رسمی خلق آذربایجان به‌عنوان یک موجودیت واحد» که از شعارهای آشنای سال‌های حاکمیت مسکو بود، یکی از مواد برنامه جبهه خلق است.^۳

1. Audry L. Altstadt, "Nagorno-Karabagh, Apple of Discord in The Azerbaijan SSR", reproduced in *Central Asian Survey*, Vol. 7, No. 4, p. 72-73.

2. Mark Saroyan, The "Karabakh Syndrome and Azerbaijani Politics", reproduced in *Problems of Communism*, September-October 199, p. 25-29.

3. T. Swietochowski, *Azerbaijan; Between Ethnic Conflict*, p. 45.

همراهی و همسویی جبهه خلق با سنت برجای مانده از حاکمیت هفتاد ساله حزب کمونیست به این مورد محدود نشد. جالب آن است که وجه اجرایی این خط‌مشی نیز با عملکرد نظام پیشین تفاوت چندانی نداشت؛ یعنی باز هم افراد و تشکیلات برجای مانده از فرقه دموکرات آذربایجان بودند که مانند گذشته با استظهار به پشتیبانی و امکانات تبلیغاتی حکومت باکو، بخشی از کار را بر عهده گرفتند.^۱

یکی از تحولات مهم و جالب این دوره، رشد و توسعه سریع ترک‌گرایی و تحت‌الشعاع قرار گرفتن «آدریسم» بود. از نظر ایلچی‌بیگ رهبر جبهه خلق، که در فاصله تابستان ۱۳۷۱ تا پاییز ۱۳۷۲ (۹۳-۱۹۹۲ م) حکومت باکو را در دست داشت، «ترکیسم» می‌بایست در کنار «اسلامیسم» و «مدرنیته» سه رکن عمده جهان‌بینی جمهوری آذربایجان را تشکیل دهد و اقداماتی چون «ترکی» خواندن زبان رایج به جای «آذری» که در زمان او به تصویب رسید، گامی بود در این جهت. یکی از نخستین نتایج این دگرگونی بروز موج وسیعی از تنش‌های قومی و ملی بود. گذشته از گروه کثیری از روشنفکران آزان که برای خود و میهن خویش هویتی مستقل و مشخص قائل بوده و ترک‌گرایی جبهه خلق را بر نمی‌تافتند، بخش وسیعی از دیگر اقوام جمهوری آذربایجان چون لزگی‌ها و طالش‌ها و غیره نیز از طریق تشکلهای سیاسی و فرهنگی مخالفت خود را با این دگرگونی ابراز داشتند. برخی از این حرکات مخالف حتی ابعاد مسلحانه به خود گرفت. از نظر بسیاری از این گروه‌ها حال اگر در چارچوب هویت «آذری» جمهوری می‌شد به امکان تبیین روابط مناسبی از نقطه‌نظر هم‌ریشی اقوام و ملل گوناگون اندیشید، در قالب «ترکی» ارائه شده از سوی جبهه خلق چنین امری اصولاً امکان‌پذیر نبود.^۲

۱. مقدمه مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی بر خاطرات ایرج اسکندری، (تهران،

۱۳۷۲) ص ۴۲.

2. Aryeh Wasserman, "A year of Rule by the Popular Front in Azerbaijan" in Yaacov Rói (ed), *Muslim Eurasia, Conflicting legacies*, Frank Cass, London, 1995, pp. 143-59.

چنانکه می‌دانیم جنبه خلق دقیقاً به خاطر پیروی از چنین سیاست‌هایی سقوط کرد و دولت «آذریست» قدیمی حیدرعلی‌آف جایگزینش شد. دولت جدید باکو برای لغو مصوبه «ترکی» خواندن زبان رایج جمهوری، و اعاده عنوان «آذری» تلاش‌هایی را آغاز کرد.

تنها نکته اساسی و مهمی که در این بحث به چشم می‌آید آن است که با گذشت حدود هشتاد سال از تشکیل جمهوری آذربایجان، هنوز هم موضوع هویت ملی آن مبهم و پا در هوا است. بحث «ترکی» یا «آذری» نامیدن زبان رایج آن سامان تنها یکی از تبعات امر است؛ آنچه یک‌صد و چهار سال پیش نویسنده روزنامه کشکول باکو به شوخی در ترکیب آذر پایین ارس و بی‌جانی بالای ارس طرح کرده حدود بیست سال بعد با جدیت آمال پان‌ترکی عثمانی‌ها توأم شده چنان گرهی بر رشته این خطه بخت برگشته زد که تا بر این روال باقی است نه در روابط داخلی روی ثبات خواهد دید و نه در روابط خارجی خود. این پایه، مبنای استقلال نیست. حداقل لازمه استقلال، شالوده‌ای است مبتنی بر یک سابقه راستین تاریخی و فرهنگی، و نه پایه و اساسی که تنها جنبه جذبی آن تدارک سکوی پرشی بود جهت توسعه طلبی.

سال‌ها پیش در مراحل پایانی جنگ جهانی اول هنگامی که ایران دستخوش آمیزه سهمناکی از مداخلات خارجی و آشوب‌های داخلی بود، ایرانیان که پروای سرنوشت میهن خود داشتند، از آنجایی که آزادی و استقلال همسایه هم‌کیش و هم‌نژاد خود را لازمه سعادت و بهروزی ایران می‌دانستند، شرط بلاغ بگفتند. از آن نگرانی داشتند «... اگر امروز ما قصور کرده و حق خود را مطالبه نکنیم، فردا مورد نفرین اخلاف خود خواهیم گردید...»^۱ ولی نمی‌دانستند که به‌عکس، این نسل‌های بعد آن‌ها و ما میم که باید مورد انتقاد آن‌ها واقع گردیم. چرا که جز اهمال و کوتاهی کارنامه دیگری نداریم. شاید این نامگذاری نادرست و تبعاتش را اشتباه و سوء تفاهمی پنداشتیم برخاسته از آشفتگی‌های جنگ، موضوعی که مشمول مرور زمان شده، خودبه‌خود حل شود. شاید هم با چیرگی مجدد روس‌ها بر قفقاز و اعاده وضعیت پیش از دوران استقلال، کل موضوع

مستفی فرض شد. حال انگیزه این تساهل هر چه بود، تحولات بعدی، به‌ویژه ماجرای فرقه دموکرات در سال‌های بعد از شهریور ۱۳۲۰، و تحولات جاری منطقه‌ای به روشنی بیانگر آنند که آشفته بازار حاصل از این نامگذاری نادرست، چیزی نیست که قدرت‌های ذی‌نفع به آسانی از آن چشم‌پوشی کنند.

هنگامی که گفتیم «اسم خود را تغییر دهید تا ما شما را چون برادر بزرگ در آغوش گیریم، وگرنه ما از شما مکدر و ظنین خواهیم بود» محمدامین رسول‌زاده در اعتراض پوسید «... از ما چرا ظنین هستید؟ باید تصور کنیم که چنین گمان کرده‌اند که از گرفتن نام آذربایجان که اسم یک ولایت ایران است به مسمای آن نیز ما چشم داریم. جمهوریت ما قبل از جمهوریت مکرر به دفعات قطعاً این معنی را اعلام کرد که دعوی مختاریت آذربایجان به هیچ وجه به جنوب ارس راجع نیست. باز بالفعل هم این را اثبات می‌کنیم...»^۱

ولی «بالفعل» چه اثبات کردند؟ اثبات کردند همان‌گونه که ایرانیان از آغاز اطلاق نام آذربایجان بر بخش‌های شمالی ارس صریحاً اظهار داشتند، جز به «مسمای آن» که به تدریج «آذربایجان جنوبی» نام گرفت، به چیز دیگری نظر نداشته و ندارند. مسایل و مشکلات مستر در این امر چه از لحاظ تهدیدی که بر وحدت و تمامیت ارضی ایران در خود دارد و چه از نظر موانعی که در راه شکل‌گیری هویت ملی و لهذا استقلال جمهوری «آذربایجان» ایجاد کرده است موضوعی نیست که بتوان حل و فصلش را به مرور زمان واگذار کرد.

در این زمینه مسئولیت اصلی بر عهده ما است. حاکمیت استبدادی روسیه (تزاری و بلشویکی) بر قفقاز و تلاش گسترده آن‌ها در امحاء پیشینه تاریخی و فرهنگی این خطه کمتر فرصتی را برای فرهیختگان و روشنفکران آن سامان برجای گذاشت تا در فضایی آزاد و فارغ از مقتضیات سیاسی روز در بازیابی هویت تاریخی خویش بکوشند. استفاده به موقع محافل پان‌ترکیست منطقه از نادر فرصت‌های پیش آمده نیز بر دشواری‌های کار افزود. این مهم بر ما است که سر رشته گفتگو را از همانجایی که بیش از هفتاد سال پیش بر زمین نهاده شد، و با آن‌هایی که هواخواه واقعی آزادی و استقلال میهن خود هستند، از نو به دست گرفته بحثی جدی را در زمینه فرهنگ و تاریخ قفقاز آغاز کنیم. و هنگامی که

می‌گوییم سر رشته گفتگو را از همانجایی آغاز کنیم که بیش از هفتاد سال پیش بر زمین نهاده شد به فضایی از همراهی و همدلی نسبی نظر است که در آن بحث و گفتگو در مورد اختلافات نظرهای مورد ذکر هنوز جنبه توهین به هویت قومی و فرهنگی طرفین نگرفته بود. عارضه‌ای که متأسفانه در سال‌های بعد - چنان‌که مورد اشاره قرار گرفت - دامنگیر این مبحث شد و لطمه‌ای اساسی بر آن وارد آورد. در بحث و تبادل نظر منطقی و بی‌شایبه‌ای که باید با احتراز کامل از عوارض فوق‌الذکر در پیش گرفته شود روشن شدن هویت تاریخی آلبانیای قفقاز، اران و خان‌نشین‌های بعدی آن و علل تغییر نام این خطه به «آذربایجان» در سنوات بعدی، محور اصلی چنین بحثی خواهد بود.

کاوه بیات